

# فروپاشی علمی داروینیسیم

هارون یحیی

برگردان عبدالله عظیمایی

## اشاره

مقاله حاضر تلخیصی است از کتاب Evolution Deceit: فریب تکامل (فروپاشی علمی داروینیسیم و پایه‌های ایدئولوژیک آن)، نوشته هارون یحیی، که تاکنون به چاپ هشتم رسیده است.

نویسنده کتاب که با نام مستعار «هارون یحیی» آثارش را منتشر می‌کند، در سال ۱۹۵۶م در آنکارا متولد شد و دارای تحصیلات در رشته هنر و فلسفه در دانشگاه استانبول است. از دهه ۱۹۸۰م، نویسنده کتابهای بسیاری در زمینه‌های سیاسی، مذهبی، و علمی منتشر کرده است؛ اما آنچه وی را به شهرت رسانده است، نگارش آثار بسیار مهمی است که موجب آشکار شدن فریبه‌های تکامل‌گرایان گردید و ادعاهای آنان را باطل ساخت و ارتباطات ناپیدای میان داروینیسیم و ایدئولوژیهای خونباری چون فاشیسم و کمونیسم را برملا کرد.

آثار نویسنده در بسیاری از کشورها، از هندوستان

تا امریکا، از انگلستان تا اندونزی، از هلند تا بوسنی، و از اسپانیا تا برزیل مخاطبانی یافته است و برخی آثار او به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی، پرتغالی، اردو، عربی، آلبانی، روسی و... ترجمه شده، در دسترس خوانندگان آن قرار دارد. این آثار که بسیار مورد استقبال خوانندگان در سطح جهان قرار گرفته، باعث گردید که آنها ایمانشان به خداوند را بار دیگر تقویت کنند و بصیرت عمیق‌تری نسبت به اعتقادات خود بیابند. سبک منطقی، صمیمی و قابل فهمی که این کتابها ارائه می‌دهند، به آنها ویژگی خاصی بخشیده، تأثیری مستقیم بر خوانندگانش بر جای می‌گذارد.

آنچنان که گفته شد، کانون اصلی کار نویسنده ردّ مستدل داروینیسیم و ماتریالیسم است که زیر ماسک علمی، به دو افسانه قرن بیستم بدل شده بودند. هدف نویسنده آگاهی‌بخشی به خوانندگان با ترغیب آنها بر این موضوع است که درباره برخی مضامین حیاتی چون وجود خداوند و یکتایی او بیندیشند و خود با انتشار این اثر، بنیادهای سست و ناتوان و آثار انحرافی نظامهای ضد خدایی را به نمایش گذارده است. شایسته است که درباره موضوع تکامل و داروینیسیم و رد استدلالی آن، خوانندگان فارسی زبان به آثار مرحوم دکتر سبحانی و آیه‌الله مشکینی در همین زمینه مراجعه کنند.

## فریب تکامل

برخی نظریه تکامل یا داروینیسیم را تنها یک مفهوم علمی می‌دانند که در زندگی روزانه آنان

هیچ نقش مستقیمی ندارد، که البته این خطا، خطای متداولی است. نظریه تکامل پیش از آن که در چارچوب علوم زیستی قرار گیرد، شالوده فلسفه گمراه کننده‌ای است که بر بسیاری از مردم جهان تأثیر گذارده است؛ ماتریالیسم.

فلسفه ماتریالیسم، که تنها به وجود ماده اعتقاد دارد و انسان را چیزی جز توده‌های ماده نمی‌داند، مدعی است انسان حیوانی است که برای سلطه بلامنازع خویش مبارزه می‌کند.

ریشه‌های تفکر تکامل‌گرایی به جزمیت‌اندیشی عهد باستان برمی‌گردد که می‌کوشید حقیقت خلقت را رد کند. در عوض بسیاری از دانشمندان پیشگام در علوم جدید به وجود خداوند باور داشتند و هنگام مطالعه علوم، در پی کشف جهانی بودند که خداوند آفریده است و به دنبال درک قوانین خداوندی که بر این جهان حاکم است. ستاره‌شناسانی چون کپرنیک، کپلر و گالیله؛ گوئیور پدر علم دیرینه‌شناسی، لینه، پیشگام گیاه‌شناسی و جانورشناسی، و اسحاق نیوتن، برجسته‌ترین دانشمندی که تاکنون زیسته است، همگی نه تنها با اعتقاد به وجود خدا به مطالعه علوم می‌پرداختند، بلکه ایمان داشتند که تمامی کائنات از خلقت خداوند سرچشمه گرفته‌اند.<sup>۱</sup>

آلبرت انیشتین، بزرگ‌ترین نابغه عصر ما، دیگر دانشمند خداپرستی است که می‌گوید: «دانشمند واقعی که ایمان عمیق به خداوند نداشته باشد قابل تصور نیست. شاید بتوان این‌گونه بیان کرد

که علم بدون مذهب، علمی سست بنیاد است»<sup>۲</sup>. نظریه تکامل، حاصل فلسفه مادی‌گرایی است که با بازسازی فلسفه‌های مادی‌گرایی دوران باستان شکل گرفته و در قرن نوزدهم فراگیر شده است. ماتریالیسم تنها با مدد گرفتن از عوامل مادی به تفسیر طبیعت می‌پردازد. از آنجا که به خلقت باور ندارد، مدعی است که تمام پدیده‌های عالم، چه جاندار و چه بی‌جان، نه از راه خلقت، بلکه در نتیجه تصادف به وجود آمدند و پس از آن بود که دارای نظم و قانون شدند؛ اما ذهن انسان به گونه‌ای شکل گرفته است که هر نظمی را که می‌بیند، وجود ناظمی را برای آن فرض می‌کند. فلسفه مادی‌گرایی که در مقابل این ویژگی بسیار مهم ذهن انسان قرار دارد، در اواسط قرن نوزدهم، «نظریه تکامل» را پایه‌گذاری کرد.

### نژادپرستی و تکامل‌گرایی

یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های داروین که تاکنون کمتر مطرح شده است، نژادگرایی اوست. داروین اروپائیان سفیدپوست را نسبت به دیگر نژادهای انسانی، پیشرفته‌تر می‌داند. در حالی که

1- Dan Graves, Science of Faith: Forty-Eight Biographies of Historic scientists and their Christian Faith, Grand Rapids, MI, Kregel Resources.

2- Science, Philosophy, And Religion: A Symposium, 1947, CH. 73.

وی بر این ادعاست که انسان، شکل تکامل یافته مخلوقات شبه بوزینه است، معتقد است برخی از نژادها از تکامل بیشتری برخوردار شدند و دیگر نژادها هنوز ویژگیهایی شبیه میمونها را با خود دارند.

عقاید پوچ داروین نه تنها شکل نظریه به خود گرفته، بلکه به مهم‌ترین مبانی علمی نژادگرایی تبدیل شده است. داروین‌یسم، با این فرض که موجودات زنده در جریان مبارزه برای حیات به تکامل رسیدند، با علوم اجتماعی همساز شده و با عنوان «داروین‌یسم اجتماعی» به صورت یک اندیشه درآمده است.

داروین‌یسم اجتماعی بر این باور است که نژادهای انسانی امروزی در پله‌های متفاوتی از «نردبان تکامل» قرار دارند، به گونه‌ای که نژادهای اروپایی از همه پیشگام‌تر هستند و هنوز بسیاری از نژادهای دیگر، ویژگیهایی شبیه میمون دارند.

### بحران تکامل‌گرایی

نظریه داروین، با قوانین مربوط به ژنتیک که در ربع نخست قرن بیستم کشف گردید، عمیقاً گرفتار بحران شد. با این حال، گروهی از دانشمندانی که همچنان می‌خواستند به داروین وفادار باشند، سخت تلاش کردند تا برای برون رفت از این بحران راه‌حلهایی بیابند.

الگوی نو داروین‌یسم امروزی بر این باور است که حیات با دو مکانیسم طبیعی به تکامل رسیده است: «انتخاب طبیعی» و «موتاسیون»

(جهش). این تئوری اساساً ادعا می‌کند که انتخاب طبیعی و موتاسیون دو مکانیسم مکمل هستند. ریشه تغییرات تکاملی از جهشهای تصادفی سرچشمه می‌گیرد که در ساختارهای ژنتیکی موجودات زنده اتفاق می‌افتد. خصوصیات حاصل از موتاسیون با مکانیسم انتخاب طبیعی گزینش می‌شوند و بدین طریق موجودات زنده تکامل می‌یابند.

با این حال، وقتی که به این تئوری عمیق‌تر می‌نگریم، درمی‌یابیم که هیچ مکانیسم تکاملی در اینجا اتفاق نمی‌افتد. نه انتخاب طبیعی و نه موتاسیون در تغییر شکل گونه‌های مختلف به هیچ گونه سهمی ندارند، و ادعای آنان کاملاً بی‌اساس است.

انتخاب طبیعی تنها افراد ناقص، ضعیف یا ناسالم از هر گونه‌ای را انتخاب می‌کند و نمی‌تواند گونه‌ای جدید همراه با اطلاعات ژنتیکی جدید با اندامهای جدید بیافریند. به عبارت دیگر، انتخاب طبیعی نمی‌تواند موجب تکامل موجودی شود. به همین دلیل نوداروین‌یسم ناچار شد بعد از انتخاب طبیعی، برای موتاسیون به منزله «عامل تغییرات سودمند»، جایگاه والایی در نظر گیرد؛ اما واقعیت این است که موتاسیون تنها «عامل تغییرات زیان‌بخش» است.

موتاسیون را شکستگیها یا جایگزینیهای تعریف کرده‌اند که در مولکول DNA اتفاق می‌افتد. این مولکول در نیوکلی (هسته)

سلولهای اندام زنده یافت می‌شود و حاوی تمامی اطلاعات ژنتیکی آن اندام می‌باشد. این شکستگیها و جایگزینیها در نتیجه عوامل بیرونی همچون تشعشعات یا عملیات شیمیایی به وجود می‌آیند. هر موتاسیون یک «تصادف» است که باعث ویرانی نیوکلیدهای سازنده DNA می‌شود یا محل آنها را تغییر می‌دهد. بسیاری وقتها، آنها به قدری مخرب و تغییردهنده هستند که سلولها قادر به بازسازی آنها نیستند.

موتاسیون، که تکامل‌گرایان همواره خود را پشت آن پنهان می‌کنند، عضای جادویی نیست که موجب پیشرفته‌تر شدن و کامل شدن اندامهای زنده شود. تأثیر آنی موتاسیون زیان‌آور است. تغییرات ناشی از موتاسیون تنها می‌تواند همان تغییراتی باشد که مردم هیروشیما، ناکازاکی و چرنوبیل تجربه کرده‌اند؛ یعنی مرگ، معلولیت و رخدادهای شگفت طبیعت و... علت آن نیز بسیار روشن است: DNA دارای ساختار بسیار پیچیده‌ای است و تأثیرات اتفاقی تنها موجب ویرانی آن می‌شود.

تعجبی ندارد که هیچ موتاسیون سودمندی تاکنون مشاهده نشده و به عکس، ثابت شده که همه آنها زیان‌آور بودند. بدین‌سان، ممکن نیست که موجودات زنده تحول یافته باشند؛ زیرا در طبیعت هیچ مکانیسمی وجود ندارد که باعث این تحول شود و سنگواره‌ها نیز همین ادعا را ثابت می‌کنند و هیچ‌گونه فرایند تکاملی در آنها

دیده نمی‌شود، بلکه کاملاً عکس آن [اثبات‌پذیر است].

بر اساس تئوری تکامل، حیات از دریا آغاز شد و تکامل یافته، به وسیله دوزیستان به خشکی انتقال یافت. همین طرح تکاملی همچنین ادعا می‌کند که دوزیستان به خزندگان که تنها در خشکی زندگی می‌کنند تکامل یافتند.

این نظریه نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا میان این دو دسته از حیوانات، اختلافات ساختمانی بی‌شماری وجود دارد؛ مثلاً، تخم دوزیستان به گونه‌ای طراحی شده است که در داخل آب رشد می‌کند و حال آن‌که تخم جنینی برای رشد در خشکی طراحی شده است.

بر اساس نظریه تکامل خزندگان نه تنها نیاکان پرندگان، بلکه نیاکان پستانداران نیز هستند، در حالی که میان این دو طبقه از موجودات زنده، تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. پستانداران حیوانات خونگرم هستند (بدین معنی که می‌توانند خودشان گرمای لازم بدنشان را تأمین کنند و آن را در حد ثابتی نگه دارند)، بچه‌زا بوده، به نوزادشان شیر می‌دهند و بدنشان از پشم یا مو پوشیده شده است. از سوی دیگر، خزندگان خونسرد هستند (بدین معنی که نمی‌توانند تولید گرما کنند، و حرارت بدنشان بر اساس دمای محیط تغییر می‌کند)، تخم‌گذارند، به نوزادشان شیر نمی‌دهند و بدنشان از پولک پوشیده شده است.

همه این حقایق نشان می‌دهد که موجودات

زنده ناگهان روی زمین ظاهر شده، به طور کامل شکل گرفتند، بی آن که فرآیند تکاملی را طی کرده باشند، و این خود شاهدهی بر این حقیقت است که آنها خلق شده‌اند. برخلاف داستان‌بافی «انسان بوزینه» که با تبلیغات پر سر و صدای رسانه‌ای به مردم تحمیل می‌کنند، انسان نیز به طور ناگهانی و کامل روی زمین پا گذاشت.

### بن‌بست تکامل در راه رفتن با دو پا

گذشته از اینکه فسیلها برای اثبات نظریه تکامل راه به جایی نبردند، شکافهای ترمیم‌ناپذیر در کالبدشناسی میان انسان و بوزینه نیز افسانه تکامل انسان را باطل می‌سازند. یکی از این شکافها، به شیوه راه رفتن مربوط می‌شود. انسان روی دو پا به طور مستقیم راه می‌رود. این شیوه راه رفتن، شکل بسیار مخصوصی است که در هیچ یک از انواع پستانداران دیده نمی‌شود. برخی از حیوانات که بر روی دو پای پشتی می‌ایستند، توانایی چندانی برای تحرک ندارند. حیواناتی چون خرسها و میمونها بسیار به ندرت می‌توانند بدین شکل راه بروند و آن هم هنگامی که مثلاً می‌خواهند به غذایی دسترسی پیدا کنند و آن هم تنها برای مدت کوتاهی. اسکلت‌بندی طبیعی آنها به طرف جلو متمایل است و آنها روی چهار دست و پا راه می‌روند.

پس، آن‌چنان که طرفداران تکامل ادعا می‌کنند، آیا شیوه بر روی دو پا راه رفتن، شکل تکامل یافته راه رفتن با چهار دست و پای

بوزینه‌هاست؟ البته خیر. تحقیقات نشان داده‌اند که در شیوه بر روی دو پا راه رفتن هیچ‌گاه تکاملی رخ نداده است و امکان وقوع آن نیز وجود ندارد. تفاوت بسیار میان انسان و بوزینه تنها محدود به شیوه راه رفتن نمی‌شود. مسائل فراوانی است که هنوز شرحی درباره آن داده نشده است؛ مثل گنجایش مغز و توانایی سخن گفتن. الاین مورگان (Elaine Morgan) تکامل‌گرای دیرینه‌شناس انسانهای اولیه درباره همین موضوع اعتراف می‌کند:

«چهار مورد از مهم‌ترین راز و رمزهای انسانها از این قرار است: (۱) چرا آنها روی دو پا راه می‌روند؟ (۲) چرا آنها موهایشان را از دست دادند؟ (۳) چرا آنها مغزهایشان تا بدین حد بزرگ شده‌اند؟ چرا آنها تکلم را آموختند؟ پاسخ درست به این پرسشها این است: (۱) ما هنوز نمی‌دانیم. (۲) ما هنوز نمی‌دانیم. (۳) ما هنوز نمی‌دانیم. (۴) ما هنوز نمی‌دانیم. فهرست پرسشها را می‌توان همچنان ادامه داد، بی آن‌که تأثیری بر یکنواختی پاسخها داشته باشد»<sup>۱</sup>.

### معجزه سلول و پایان تئوری تکامل

ساختار پیچیده سلولهای زنده در زمان داروین ناشناخته بود و صرف نسبت دادن حیات

1- Elaine Morgan, The scars of Evolution, New York: Oxford University press, 1994, p. 5.

به «تصادف و شرایط طبیعی» از نظر هواداران تکامل قانع‌کننده به نظر می‌رسید. فناوری قرن بیستم، به جزئی‌ترین بخشهای زندگی رسوخ کرده و آشکار ساخته است که سلول، پیچیده‌ترین سیستمی است که بشر تاکنون با آن مواجه شده است. امروزه می‌دانیم که سلول دارای نیروگاههایی است که انرژی لازم خود را تولید می‌کنند، دارای کارخانه‌هایی است که آنزیمها و هورمونهای مورد نیاز حیات را می‌سازند، دارای بانک اطلاعاتی است که حاوی تمامی اطلاعات لازم درباره تمام فراورده‌هایی است که باید به وجود آیند، دارای سیستمها و خط لوله‌های پیچیده انتقالی است که مواد و محصولات خام را از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر حمل می‌کنند، دارای آزمایشگاهها و تصفیه‌خانه‌های پیشرفته‌ای است که مواد خام خارجی را به بخشهای قابل استفاده تبدیل می‌کنند و دارای غشای مخصوص سلولی است که مواد ورودی و خروجی را تحت کنترل دارد. همه اینها تنها بخش کوچکی از این سیستم پیچیده باورنکردنی را تشکیل می‌دهد.

دبلیو. آئیچ. تورپ (Thorpe)، دانشمند تکامل‌گرا اعتراف می‌کند که «ابتدایی‌ترین نوع سلول دارای «مکانیزمی» است که به طور تصورناپذیری پیچیده‌تر از هر ماشینی است که تاکنون بشر در ذهن و نه در عمل، طراحی کرده است»<sup>۱</sup>.

**آیا DNA می‌تواند تصادفی به وجود آید؟**  
کلیه اطلاعات مربوط به موجودات زنده در مولکول DNA ذخیره شده است. این روش ذخیره اطلاعات که نقش حیاتی باور نکردنی دارد، شاهد روشنی است بر اینکه حیات از روی تصادف به وجود نیامده است، بلکه به طور هدفمندی طراحی شده یا بهتر است بگوییم به طور شگفت‌انگیزی خلق شده است.

در اینجا نکته مهمی وجود دارد که شایسته توجه است. اگر قرار باشد اطلاعات ذخیره شده در DNA نوشته شود، لازم آن فراهم‌سازی کتابخانه بزرگی با ۹۰۰ جلد کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای است؛ اما اطلاعاتی که این کتابخانه بزرگ نگاه‌داری می‌کند در مولکولهای DNA داخل هسته سلول رمزنویسی می‌شود؛ هسته‌ای که بسیار کوچک‌تر از  $\frac{1}{100}$  یک سلول یک میلیمتری است. یک اشتباه در توالی نئوکلیدهای سازنده ژن، آن ژن را کاملاً بی‌حاصل می‌سازد. وقتی در نظر می‌گیریم که ۲۰۰۰۰۰ ژن در بدن انسان وجود دارد، آشکارتر می‌شود که چگونه شکل‌گیری میلیونها نئوکلیدهای سازنده این ژنها با توالی درست، از سر تصادف، امری ناممکن است.

بر اساس حساب احتمالات روشن می‌شود

1- W.R. Bird, The Origin of Species Revisited, Nashville: Thomas Nelson, Co. 1991. pp. 298-99.

که مولکولهای پیچیده‌ای همچون پروتئینها و اسیدنئوکلیکها (DNA و RNA) تاکنون نتوانستند از سر تصادف و مستقل از هم شکل گرفته باشند. با این حال، هواداران تکامل مجبور به رویارویی با مشکلی حتی بزرگ‌تر هستند که این مولکولهای پیچیده برای حفظ حیات باید هم‌زمان با هم ادامه حیات دهند. تئوری تکامل با این الزام کاملاً از پا در می‌آید. اینجاست که برخی از هواداران برجسته تکامل مجبور به اعتراف شدند؛ مثلاً دکتر لسلی اورجل (Leslie Orgel) تکامل‌گرای مشهور، همکار نزدیک استانیلی میلر و فرانسویس کمریک از دانشگاه سان دیگو کالیفرنیا می‌گوید:

«کاملاً ناممکن است که پروتئینها و نوکلئیک اسیدها که ساختمانی پیچیده دارند، به‌طور ناگهانی در یک جا و در یک زمان به وجود آمده باشند. همچنین وجود یکی بدون دیگری نیز ناممکن به نظر می‌آید. و بدین‌رو، در نگاه اول باید نتیجه گرفت که حیات در حقیقت هیچ‌گاه منشأ شیمیایی نمی‌توانست داشته باشد!»<sup>۱</sup>

قانون ترمودینامیک بر این اساس استوار است که شرایط طبیعی همیشه به بی‌نظمی و گمراهی اطلاعاتی‌گرایش دارد و تئوری تکامل - که کاملاً با این قانون در تناقض است - یک باور غیر علمی است.

بدین‌سان آشکار شد که نظریه تکامل هیچ مبنای علمی ندارد، اما بسیاری از مردم از این مسئله آگاهی ندارند و گمان می‌کنند که تکامل

یک حقیقت علمی است. مهم‌ترین علت آن، این است که این نیرنگ حاصل شست و شوی مداوم مغزی و تبلیغات رسانه‌ها درباره تکامل است. با نگاهی دقیق به رسانه‌های غربی همواره با اخباری روبه‌رو می‌شویم که نظریه تکامل را علم می‌کنند. بنگاههای مهم رسانه‌ای و نشریات شناخته شده و مورد توجه هر چندگاه این موضوع را مطرح می‌کنند. با بررسی شیوه کار آنها، این گمان به‌وجود می‌آید که این نظریه، حقیقتی کاملاً ثابت شده است و هیچ جای بحث درباره آن نیست.

رسانه‌ها و مراکز تحصیلی که در سلطه قدرتمندان ضد مذهبی می‌باشند، مدعیان دیدگاه تکامل هستند و این نظریه را به جامعه تحمیل می‌کنند. تحمیل این نظریه به قدری تأثیرگذار است که تکامل را تبدیل به عقیده کرده، به گونه‌ای که هرگز نتوان آن را مردود دانست.

در کنار قوانین علمی، شواهد بسیاری دیگر نیز وجود دارد که نظریه تکامل را بی‌اعتبار می‌سازد. هر چند این نظریه ماسک علمی بر چهره زده است، اما چیزی جز نیرنگ نیست؛ نیرنگی که تنها به سود فلسفه مادی‌گرایی از آن دفاع می‌شود، نیرنگی که مبنای علمی ندارد، بلکه بر اساس شست و شوی مغزی، تبلیغات و

1- Leslie F. Orgel, "The Origin of Life on Earth", Scientific American, vol. 271, October 1994, p. 78.

فریبکاری شکل گرفته است.

شکافی است که در تفاوت بسیار عمده انسان با دیگر مخلوقات خودنمایی می‌کند. هیچ شباهت جسمی نمی‌تواند این شکاف بزرگ میان انسان و دیگر موجودات زنده را به هم نزدیک کند. در طبیعت، تنها موجود زنده‌ای که دارای روح می‌باشد انسان است.

با این حال، تئوری تکامل، در همان آغازین گام به شکست می‌انجامد؛ زیرا هواداران آن نمی‌توانند حتی شکل‌گیری یک پروتئین را بر این اساس شرح دهند. نه قوانین احتمالات و نه قوانین فیزیک و شیمی هیچ‌گونه توضیحی برای شکل‌گیری تصادفی حیات ندارند.

### ماتریالیستها، گرفتار بزرگ‌ترین دام تاریخ

فضای وحشتی که تمامی محافل ماتریالیستی را دربر گرفته، نشان می‌دهد که ماتریالیستها به طور کامل با شکست مواجه شدند، به گونه‌ای که در تاریخ سابقه نداشته است. حقیقت این است که ماده فقط ادراکی است که علوم جدید آن را اثبات کرده و به طور بسیار روشن، بی‌پرده و قاطع مطرح ساختند.

در تمام تاریخ بشر، همواره تفکر ماتریالیستی وجود داشته است. ماتریالیستها که به خود و فلسفه خود بسیار اطمینان داشتند، در مقابل خداوندی که آنها را آفرید قد علم کردند. سناریویی که آنها ساختند بر این باور است که ماده آغاز و فرجامی ندارد و نمی‌تواند آفریننده‌ای داشته باشد. در حالی که آنها تنها به دلیل خوی نخوت و تکبر خویش خداوند را منکرند، به ماده‌ای پناه آورده‌اند که به گمان آنها دارای وجود واقعی است. آنها به قدری به این فلسفه اعتماد داشتند که گمان می‌کردند هیچ‌گاه نمی‌توان بحثی را مطرح کرد که به ابطال آن بپردازد.

### روح، بزرگ‌ترین مانع نظریه تکامل

موجودات فراوانی در دنیا وجود دارند که به یکدیگر شبیه‌اند؛ مثلاً بسیاری از موجودات به اسب، یا گربه شباهت دارند و بسیاری از حشرات شبیه هم به نظر می‌آیند. این شباهتها، کسی را متعجب نمی‌کند.

شباهتهای ظاهری انسان و بوزینه توجه بسیار زیادی برانگیخته است. این توهم گاه تا آنجا پیش می‌رود که برخی را به اعتقاد به نظریه دروغین تکامل وا می‌دارد؛ اما واقعیت این است که این شباهتهای ظاهری انسانها و بوزینه‌ها بیانگر هیچ حقیقتی نیست.

به رغم مشابهتهای ظاهری، بین انسان و بوزینه تفاوت‌های بسیار بزرگی وجود دارد. بوزینه، حیوانی است که هیچ تفاوتی با اسب یا سگ ندارد؛ اما انسان موجود هوشمند و دارای اراده‌ای قوی است که می‌تواند فکر کند، سخن بگوید، بفهمد، تصمیم بگیرد و قضاوت کند. همه این ویژگیها جزء کارکردهای روح است که تنها انسان از آن برخوردار است. روح مهم‌ترین



## پیوند خونین: داروینیسیم و کمونیسیم

کمونیسیتها همواره از جمله خشن‌ترین مدافعان تئوری داروین بوده‌اند. قدمت ارتباط داروینیسیم و کمونیسیم به پایه‌گذاران این دو مکتب باز می‌گردد. مارکس و انگلس، پایه‌گذاران کمونیسیم، کتاب منشأ انواع داروین را بلافاصله پس از انتشار مطالعه کردند و مجذوب دیدگاه «ماتریالیسم دیالکتیک» آن شدند. مکاتبات مارکس و انگلس نشان می‌دهد که آنها نظریه داروین را «دارای مبنای تاریخ طبیعی برای کمونیسیم» می‌دانستند. کمونیسیت‌های روسی پیرو مارکس و انگلس مثل لنین، تروتسکی و استالین، همگی با نظریه تکامل داروین موافق بودند. پلخانوف (Plekkanov) که از او به عنوان پایه‌گذار کمونیسیم روسی یاد می‌شود، مارکسیسم را «داروینیسیم علوم اجتماعی» قلمداد می‌کند<sup>۱</sup>.

تئوری تکامل ادعا می‌کند که موجودات زنده حاصل تصادف هستند و کمونیسیم، به منزله ایدئولوژی الحادی به همین دلیل با داروینیسیم پیوندهای عمیقی دارد. افزون بر این، تئوری تکامل بر این فرضیه استوار است که تحول در طبیعت در سایه منازعه ممکن می‌شود (به بیان دیگر «تسازع بقا») و این فرضیه، مفهوم «دیالکتیک» را که اساس کمونیسیم است مورد حمایت قرار می‌دهد.

اگر مفهوم «منازعه دیالکتیکی» کمونیسیم را که حدود ۱۲۰ میلیون نفر را در طول قرن بیستم

به هلاکت رسانده است مورد مذاقه قرار دهیم، ابعاد فاجعه‌ای که داروینیسیم روی کره زمین به وجود آورده، بهتر درک می‌کنیم.

## داروینیسیم و تروریسم

داروینیسیم ریشه ایدئولوژیهای مختلف خشونت‌طلبی است که در قرن بیستم درد و رنج فراوانی را برای بشر به بار آورد. مفهوم اصلی این موضوع و این مکتب این است: «جنگیدن با هر کسی که از ما نیست». به بیان دیگر، در دنیا، اعتقادات، جهان‌بینی‌ها و فلسفه‌های مختلفی وجود دارد. بسیار طبیعی است که همه این عقاید متفاوت علیه همدیگر در تلاش‌اند، اما این مواضع مختلف در یکی از دو شیوه زیر می‌توانند به یکدیگر چشم داشته باشند:

۱- آنها می‌توانند به وجود عقایدی که مثل آنها نیست، احترام بگذارند، و سعی کنند تا با یکدیگر گفت و گو کنند و برای این منظور از شیوه انسانی بهره گیرند. در واقع، این، شیوه‌ای است که با اخلاق قرآنی مطابقت دارد.

۲- آنها می‌توانند با یکدیگر بجنگند و با از بین بردن دیگری منافع خود را تأمین کنند. به بیان دیگر، مثل یک حیوان وحشی رفتار کنند. این روشی است که ماتریالیسم؛ یعنی

1- Robert M. Young, Darwinion Evolution and Human History, Historical studies on Science and Belief, 1980.

غیرمذهبیها به کار می‌گیرند. تروریسم و وحشت بیرونی چیزی غیر از دیدگاه دوم نیست.

زمانی که اختلاف میان این دو رویکرد را در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که اعتقاد «انسان، حیوان مبارزه‌جو» که داروینیسم ناخودآگاه به مردم تحمیل کرد، از تأثیر فوق‌العاده‌ای برخوردار شد. افراد و گروههایی که شیوه منازعه را برگزیدند، شاید هیچ‌گاه از داروینیسم و اصول مبتنی بر این مکتب چیزی نشنیده باشند؛ اما در پایان روز، آنها خود را با دیدگاه کسانی که مبنای فلسفی آن بر داروینیسم استوار است هم‌عقیده می‌یابند. آنچه آنها را به باور داشتن به این دیدگاه می‌کشاند، شعارهای داروینیسم است؛ از قبیل «در دنیا، بقا با قدرت است»، «ماهی بزرگ ماهیهای کوچک را می‌بلعد»، «جنگ مقدس است»، و «انسان با برپایی جنگ پیشرفت می‌کند». اگر داروینیسم را دور اندازیم، این شعارها تو خالی خواهد بود.

در حقیقت، زمانی که داروینیسم کنار گذاشته شود، هیچ فلسفه «نزاع» باقی نخواهد ماند. هر سه دین الهی که بیشتر مردم دنیا به آنها ایمان دارند؛ یعنی اسلام، مسیحیت، و یهودیت، با خشونت مخالف‌اند. هر سه دین پیام‌آور صلح و همزیستی در دنیا هستند و با کشتار مردم بی‌گناه و درد و رنج و شکنجه مخالف‌اند. نزاع و خشونت، با اخلاق که خداوند برای بشر مقرر

ساخته است در تعارض‌اند و دارای مفاهیمی غیرمعمول و تحمیلی هستند؛ اما داروینیسم نزاع و خشونت را می‌خواهد و آنها را طبیعی و موجه جلوه می‌دهد.

... به همین دلیل است که آنها بی‌باکانه مرتکب جنایتی می‌شوند که مذهب آن را حرام ساخته است و بدین طریق مذهب را در چشم مردم بدنام می‌کنند. بدین‌سان، ریشه تروریسم که همچون بلیه‌ای همه‌کره زمین را دربر گرفته است، نه از ادیان الهی که برخاسته از الحاد است و تعبیر الحاد در روزگار ما «داروینیسم و ماتریالیسم» است.

با توجه به آنچه گفته شد، قرن بیست و یکم را باید نقطه عطف تاریخ بشر قلمداد کرد؛ چرا که جامعه بشری به طور کلی، به واقعیت‌های الهی پی خواهد برد و به سوی خداوند که وجود مطلق است هدایت خواهد شد. در قرن بیست و یکم، عقاید ماتریالیستی قرن نوزدهم به زباله‌دان تاریخ خواهد پیوست و بشر به وجود خداوند و خلقت او باور خواهد داشت، حقایقی چون لامکان و لازمان را درک خواهد کرد، و خود را از حجابهای کهن، نیرنگها و خرافاتی که بر این حقایق سایه افکنده‌اند رها خواهد کرد.

هیچ پنداری نخواهد توانست دستیابی به این حقیقت روشن و گریزناپذیر را ناممکن سازد.

①